

جرج سارتن

هرکس کار عظیمی را که جرج سارتن در زمینه‌ی تاریخ دانش انجام داده است، مورد توجه قرار دهد، از وسعت فعالیت یک انسان دچار شگفتی می‌شود. نه تنها حجم این آثار حیرت‌انگیز است، بلکه تمرکز نیت، روشنی هدف و شیوه‌ی او از آن لحاظ جالب است که به‌او امکان می‌دهد، آنچه را که در چشم دیگران جنبه‌های کهنه یا خشک تحقیق است، تعالی بخشد. او برای رسیدن به هدف آرمانی می‌کوشد. که با گذشت سالیان دریافت که هرگز به‌آن نخواهد رسید، ولی منظره‌ی افزایش روزافزون گروه پژوهندگانی که در راه برگزیده‌اش گام می‌نهند، مایه‌ی خشنودی‌اش بود.

سارتن در ۳۱ ماه اوت ۱۸۸۴ در گنت، واقع در فلاندر بلژیک زاده شد و در مدرسه و دانشگاه همان شهر تحصیل کرد و در سال ۱۹۱۱ در رشته‌ی ریاضیات درجه‌ی دکترا گرفت. پدرش آلفرد سارتن از مدیران و مهندسان راه آهن دولتی بلژیک، در سال ۱۸۴۵ در پرینیان زاده شد و در سال ۱۹۰۹ در گنت درگذشت. لویی فان هالمه، مادر جرج سارتن در سال ۱۸۶۰ در آستنده زاده شد و در سال ۱۸۸۵ وفات یافت؛ یعنی دو سال پس از ازدواج و تنها چند ماه پس از تولد یگانه فرزندش جرج.

هنگامی که سارتن به دانشگاه گنت وارد شد، در صدد تحصیل فلسفه برآمد ولی به‌زودی، همچنان‌که خود گفته است، آن را با ناخشنودی ترک گفت. یک سال به مطالعه‌ی شخصی و تفکر پرداخت. آن‌گاه به دانشگاه بازگشت و این بار مشغول تحصیل علوم طبیعی شد و در صدد کسب تخصص در شیمی، در بلورشناسی و سرانجام در ریاضیات و مکانیک آسمانی برآمد. در سال ۱۹۰۸ از چهار دانشگاه بلژیک (گنت، لوون، بروکسل، لیژ) در زمینه‌ی شیمی مدال طلا گرفت و به‌خاطر مقاله‌ای در زمینه‌ی پدیده‌ی اتوکاتالیز منفی در دستگاه ناهمگن، یک تاج گل نقره از شهرگنت دریافت کرد. در سال ۱۹۱۱ رساله‌ی دکترای خود را در باب اصول مکانیک نیوتن نوشت. اندکی پس از آن با النور میبل الویس هنرمند انگلیسی و دختر یک مهندس معدن ازدواج کرد.

پس از مرگ پدر، از محل میراث او در ویندلگم خانه‌ای خرید و با همسرش در آن اقامت گزید. یگانه دخترش می (May) در سال ۱۹۱۲ در آن جا به دنیا آمد. در این هنگام سارتن تحقیقاتی را برنامه‌ریزی کرد که هم موجب شهرت او شد و هم رشته‌ی جدید تاریخ علم را در سطحی علمی به وجود آورد.

آنان که سارتن را در روزگار بلوغ می‌شناسند، مشکل بتوانند دوران جوانی‌اش را مجسم کنند. او شوخی را دوست داشت. برای نمونه چمدانی برمی‌داشت و به ایستگاه راه آهن می‌رفت و در آنجا به شیوه‌ی سیاحان از راننده‌ای می‌خواست تا «شهر را نشانش بدهد».

او شعر می‌سرود و داستان می‌نوشت. در سال ۱۹۰۵ کتابی نوشت به نام زندگی شاعران. و در سال ۱۹۰۹ کتاب دیگری با نام زنجیر طلا منتشر کرد. در همین دوران جزوه‌هایی در باب هشت ساعت کار روزانه و آثاری برای دانشجویان سوسیالیست دانشگاه گنت می‌نوشت.

در دوران بعدی عمر، رفتار او عوض نشد و نامش همیشه با آزادی‌خواهی و مسایل انسانی پیوند داشت. آثار و سخنان او در دوران بلوغ فکری مانند ایام جوانی حاوی شوخی و لطیفه بود. او با این که شغلی ادبی (نوشتنی) داشت، مسایل انسانی را دوست داشت و برای خویش نقش مدافع آن‌ها را در برابر «بربریت صنعتی» قایل بود. جالب است که یکی از نخستین آثار منتشرشده‌اش در امریکا «هنر در مقام وسیله‌ای برای آشنایی با آسیا» (دانشگاه ییل، آوریل ۱۹۲۶، ۱۵: ۵۴۰ - ۵۵۲) نام داشت. در سراسر زندگی، یکی از دلخوشی‌هایش موسیقی بود: در جوانی یکی از مشتریان پیگیر کسرت بود و بعدها گنجینه‌ی درخوری از صفحه‌های موسیقی فراهم ساخت. ایمانش به امور و نهضت‌های انسانی هرگز کاستی نپذیرفت.

در دوران تحصیل در دانشگاه گنت، سارتن زندگی یک دانشمند را خشنودکننده نمی‌یافت. گرایش ذهنی‌اش به فلسفه رهایش نمی‌کرد، بلکه با خواندن آثار کسانی چون کنت دوهم، و پل تانری، به شیوه‌ی تازه‌ای نمودار می‌شد. او دریافت که مطالعه‌ی دانش دو جنبه دارد، که یکی از آن‌ها مورد غفلت قرار گرفته است. پیش از همه پیشبرد دانش از راه پژوهش خلاق قرار داشت، ولی برای سارتن، بخش دوم و فراموش شده‌ی آن جنبه‌ی انسانی داشت - یکایک مردان و زنانی که معلومات علمی را پدید آورده بودند و حیاتشان واقعیات و مجردات خشک و خالی را روشنی بخشیده بود، برای سارتن، مفهوم تاریخ دانش، توجه به فلسفه‌ی ثبوتی و علاقه به علم را همراه داشت. او خود را وقف دو وظیفه‌ی مهم ساخت: نوشتن تاریخ کامل دانش و ایجاد یک مجله‌ی علمی تازه که ویژه‌ی این موضوع باشد.

مقدمه بر تاریخ دانش و مجله‌ی ایسیس چندان در نظر گرفته شده بود، که پایه‌پای هم پیش برود. ایسیس حاوی مقالاتی بود راجع به جنبه‌های عمومی علم و فرهنگ، اخبار، پرسش‌ها و پاسخ‌ها

و نقد و بررسی کتاب. ولی برای او مهم‌ترین جنبه‌ی مجله‌ی تازه‌اش کتاب‌شناسی‌های تحلیلی منظمی بود تا سایر پژوهندگان را از آثار روزافزون در این زمینه آگاه سازد و جایی برای تصحیح اشتباه‌ها فراهم آورد. ایسیس در سال ۱۹۱۲ تأسیس شد و نخستین شماره‌ی آن در سال ۱۹۱۳ انتشار یافت.

با آغاز جنگ، ادامه‌ی پژوهش در ووندلیگم میسر نبود. سارتن پس از حمله‌ی آلمان‌ها از ووندلیگم خارج شد ولی آلمان‌ها خانه‌اش را اشغال کردند. او یادداشت‌های باارزش خود را در باغچه دفن کرده و همراه خانواده‌اش به هلند و از آن جا به انگلستان رفته بود. او پس از مدت کوتاهی که در لندن در خدمت وزارت جنگ بود، روانه‌ی آمریکا شد و در ماه آوریل ۱۹۱۵ به نیویورک رسید و در تابستان آن سال در دانشگاه ایلی‌نوی به تدریس پرداخت. در این هنگام، یعنی در میانه‌ی سال ۱۹۱۵ اول با کار او در زمینه‌ی تاریخ دانش مورد توجه قرار گرفت و فرهنگستان علوم فرانسه به او جایزه‌ای اعطا کرد، که در آن هنگامه‌ی بلا اسباب دلگرمی او شد. در پاییز سال ۱۹۱۵ سارتن در دانشگاه جرج واشنگتن به تدریس تاریخ علم پرداخت و حالا که شغلی به دست آورده بود، توانست همسر و فرزندش را نزد خود بیاورد. همچنین، توانست با کمک پروفیسور هیندرسن یک دوره‌ی دو ساله‌ی تدریس در دانشگاه هاروارد به دست آورد و در سال ۱۹۱۶-۱۷ به تدریس فلسفه و در سال ۱۹۱۷-۱۸ به تدریس تاریخ دانش در آن دانشگاه پرداخت. در سال ۱۹۱۶، در اثنای نخستین سال تدریس در دانشگاه هاروارد، سخنرانی‌هایی در زمینه‌ی «علم و تمدن در عصر لئوناردو داوینچی دانشمند و هنرمند» ایراد کرد. در سال ۱۹۱۷ سارتن صاحب پسری شد که پیش از پانزده روز زنده نماند.

سارتن با توجه به گذشته‌ی علمی خود می‌گوید که مهم‌ترین حادثه، انتصابش به عضویت پژوهشی بنگاه کارنگی در واشنگتن در ۴ ماه مه ۱۹۱۹ بوده است. با داشتن این سمت، بار دیگر توانست برنامه‌هایی برای یک عمر پژوهش و مطالعه تنظیم کند. وقتی دانست درآمد ثابتی به دست آورده است، برنامه‌ای برای احیای مجله‌ی ایسیس تدوین کرد.

سارتن در واشنگتن چند ماهی در موسسه‌ی کارنگی کار کرد. او به کتابخانه‌ای نیاز داشت و بدبختانه در آن هنگام مطالعه‌ی آزاد در کتابخانه‌ی کنگره برایش امکان نداشت. کتاب‌های خودش هم که در زیر خاک مدفون شده بود و در اختیارش نبود. برای تسهیل مطالعاتش روانه‌ی کمبریج شد و در آن جا پروفیسور هندرسن دفتر کارش را در اختیار او گذاشت. بعدها سارتن اتاق‌های ۱۸۵-۱۸۹ را در کتابخانه‌ی هاروارد در اختیار گرفت که هنوز مرکز تاریخ دانش است. سارتن در جریان سال تحصیلی ۱۹۲۰-۲۱ در هاروارد سرگرم تدریس تاریخ دانش بود و تا سال ۱۹۴۰ به گونه‌ای مستمر این شغل را داشت (جز سال‌های تحصیلی ۱۹۲۱-۲۲ و ۱۹۳۱-۳۲ که

خارج از امریکا به سر برد. در سال ۱۹۴۰ او را به مقام استادی تاریخ علم برگزیدند). سارتن می‌گوید به پرفسور لاول رییس دانشگاه هاروارد پیشنهاد کرد، اگر اتاق کاری در کتابخانه‌ی هاروارد در اختیارش بگذارند، حاضر است یک دوره‌ی مجانی تدریس کند. پیشنهادش پذیرفته شد و در سال ۱۹۲۰ دومین تدریسش را در دانشگاه هاروارد آغاز کرد. سارتن، در مقایسه با پیش‌تر علمای امریکا و جاهای دیگر دارای موقعیتی استثنایی بود و توانست به بهترین صورت از آن بهره‌برداری کند. او همه‌ی امتیازهای یک عضو دانشگاه هاروارد را دارا بود، بی‌آن‌که مانند پیش‌تر همکارانش مجبور به درگیری با مسایل اداری و شرکت در کمیته‌ها باشد. بار تدریسش سبک بود (تنها یک سخنرانی در هر نیم‌سال تحصیلی). حقوقش کم بود، ولی منبع اصلی درآمدش را دریافتی از موسسه‌ی کارنگی واشنگتن تشکیل می‌داد؛ که شامل حقوق یک عضو تمام وقت، به علاوه‌ی بودجه‌ی تحقیق و مسافرت، خرید کتاب و مجله، منشی تمام وقت، و بالاخره دو تن دستیار پژوهشی بود به نام‌های دکتر مری کترین و لُورن و دکتر الکساندر پوگو. به علاوه، این بنگاه، انتشار کتاب مفصل مقدمه بر تاریخ دانش را عهده‌دار شد و کمک به انتشار مجله‌ی ایسیس را هم دنبال کرد. ولی، باید در نظر داشت که سارتن سال‌ها کسر بودجه‌ی ایسیس را از جیب خود می‌پرداخت و گاه این مبلغ به ۸۰۰ دلار می‌رسید. البته بدون کمک مالی همسر سارتن که از راه تدریس طراحی و طرح جامه‌های برودری دوزی به دست می‌آورد، این کار میسر نبود.

با گذشت سالیان، سارتن افتخارهای زیادی به دست آورد. به او هفت درجه‌ی افتخاری اعطا شد و به عضویت انجمن‌های علمی زیادی درآمد. علاوه بر دو نشان علمی فرهنگستان علوم فرانسه (۱۹۱۵، ۱۹۳۵) نشان سیصدمین سال دانشگاه هاروارد، نشان هاسکینس از فرهنگستان سده‌های میانه و نشان جرج سارتن از انجمن تاریخ دانش را به‌وی اعطا کردند. مکاتباتش که در کتابخانه‌ی هاروارد نگهداری می‌شود، حاوی نامه‌هایی از فضلا و دانشمندان برجسته‌ی سراسر جهان است. کتاب‌هایش به زبان‌های زیادی ترجمه شده از جمله به عربی و ژاپنی. با سرپرستی او چهل و سه دوره از مجله‌ی ایسیس انتشار یافت، که آخرینش در سال ۱۹۵۲ بود. در عین حال به انتشار مجله‌ی دیگری در همین زمینه پرداخت به نام آسیریس، حاوی مقالاتی مفصل‌تر از ایسیس و سردبیری یازده دوره از آن را برعهده داشت.

با این‌که سارتن درباره‌ی بسیاری از جنبه‌های تاریخ دانش نوشت، مهم‌ترین کارش در زمینه‌ی تفسیر دانش یونان باستان و معرفی علم در سده‌های میانه است. زیرا تحصیلاتش بیشتر علمی بود تا لغوی یا ادبی و در ابتدا گمان می‌کرد بررسی علم قدیم و سده‌های میانه در مقدمه بر تاریخ دانش بخش کوچکی از بررسی علوم در عصر نوزایی و پس از آن خواهد بود و هرگز

توانست به نوشتن این بررسی توفیق یابد. این پنج مجلد قطوری که تالیف کرد، مجلد اول با هم‌ر آغاز می‌شود و به‌عمر خیام خاتمه می‌یابد، در حالی که دو مجلد آخری تنها به‌سده‌ی چهاردهم اختصاص دارد. سارتن می‌گوید که کارهای علمی مصر و بابل را در این کتاب بررسی نکرده، چون قرارداد آن‌ها به‌ترتیب تاریخی و در مقاطع زمانی مشخص میسر نبود. واقعیت این است که سارتن با تالیف هریک از مجلدات، خیرگی بیش‌تر در زمینه‌ی زمان مورد مطالعه‌اش کسب کرد. برای نمونه آن‌گونه که به‌شاگردانش می‌گفت، اگر در آغاز کار به‌همان اندازه‌ی زمان نوشتن مجلدهای مربوط به‌سده‌ی چهاردهم آگاهی داشت، هرگز نمی‌توانست تا سده‌ی چهاردهم پیش برود!

آن‌ان که سارتن را می‌شناختند شاهد نیروی بی‌آرام در تلاش برای پیشبرد طرح‌هایی وسیع بودند که هیچ‌کس قادر به‌اتمامشان نبود. مقدمه‌بر تاریخ دانش که قرار بود یک مجلد باشد، پنج مجلد حجیم شد و با این همه از سده‌ی چهاردهم فراتر نرفت. علتش این بود که او هرچه پیش‌تر می‌رفت، آگاهی‌اش فزونی می‌گرفت و معیارها و تصوراتش اعتلای یافت. از آن‌جا که دریافت درک کامل پیشرفت علم بدون شناخت سهم دانشمندان شرق میسر نیست، در جریان کار روی سده‌های میانه به‌فراگرفتن زبان عربی پرداخت و در این زبان تبحر یافت. سارتن هرگز زبان‌هایی را که می‌دانست باز نمی‌شمرد، ولی آن‌ها شامل لاتینی و یونانی، عربی، فرانسه، انگلیسی، آلمانی، هلندی، ایتالیایی، اسپانیایی، پرتغالی، سوئدی و قدری ترکی، عبری و چینی بود. دوست داشت به‌زبان‌های مختلف نامه بنویسد. یک بار عالم معروفی را «فضل فروش» نامید. وقتی علتش را پرسیدیم، گفت: «برایش به‌عربی نامه نوشتم، جوابم را به‌ترکی داد!»

گرچه سارتن دستیارانی برای تحقیق داشت در واقع همه‌ی کار را خودش انجام می‌داد، از گردآوری یادداشت‌ها تا تالیف خود کتاب، مگر گهگاهی تهیه‌ی فهرست راهنما. دستیارانش درگیر مسایل ایسیس و اسیس، بررسی مجدد غلط‌گیری‌های مقدمه، مشخص کردن مراجع و پاسخ به‌پرسش‌ها بودند. باید خاطر‌نشان ساخت کتاب‌شناسی‌های تحلیلی گران‌بهایی که در ایسیس منتشر می‌شد، برای سارتن نوعی سرگرمی بود که عصرها پس از پایان کار روزانه در خانه‌اش به‌آن می‌پرداخت. در آن‌جا، در فراغت اتاق کار خویش، مقالات و نقد کتاب‌ها را از مجلات انتخاب می‌کرد و هریک را در مقوله‌ی ویژه‌ی خودش قرار می‌داد، یا شرح کوتاهی برای برخی کتاب‌های تازه می‌نوشت. او هرگز مقاله یا کتابی را منتشر نکرد، بدون این که نمونه‌ی غلط‌گیری هرستون و هرصفحه‌ی آن را خوانده باشد. هرکس با دانستن این مطلب فهرست آثار سارتن را مورد توجه قرار دهد درخواهد یافت که این توفیق شخصی عظیمی بوده است. عجیب نیست که هرگز نتوانست مقدمه را کامل کند. این معجزه است که توانست این همه

از آن را تالیف کند. آثار مشابه در زمینه‌های دیگر را کمیته‌ها و حتا فرهنگستان‌ها برعهده گرفته‌اند، در حالی که اثر سارتن تنها کار یک تن بود و از آن جا که مقدمه بر تاریخ دانش تا این اندازه محصول شخص او بوده است، هیچ شخص یا گروهی از محققان برای ادامه‌ی کار او وجود ندارد.

در سال ۱۹۳۶ دانشگاه هاروارد دوره‌ی دکترای تاریخ دانش را تاسیس کرد و دو تن زیر نظر او این دوره را به‌تمام رساندند، که عبارت بوده‌اند از دکتر آیدین سایلی از آنکارا (۱۹۴۲) و نویسنده‌ی مقاله (۱۹۴۷)؛ با دو تن از شاگردان سارتن زیر نظر نویسنده درجه‌ی دکترای گرفتند، یعنی دکتر لوئیس توماس (۱۹۴۸) و لوئیس دیل پاترسن (۱۹۵۲). گمان می‌کنم علت نبودن دانشجویان حرفه‌ای بیشتر، وسعت کار ویرایش ایسیس و اسیریس، پژوهش و تالیف و سخنرانی و تبلیغ به‌خاطر رشته‌ی جدید علمی بود که مجال کمی برای جلب و آموزش دانشجوی باقی می‌گذاشت. با این همه، از دیدن این که زحماتش نتیجه بخشیده، سمت‌های تازه‌ای ایجاد شده، مجلات تازه‌ای پدید آمده و کتاب‌ها و مقاله‌های فراوانی در زمینه‌ی تاریخ دانش نوشته شده است، لذت می‌برد.

گرچه سارتن یک «بنگاه علمی» داشت که در اتاق‌های ۱۸۵ - ۱۸۹ کتابخانه‌ی هاروارد مستقر شده بود، ولی او می‌دانست که برشالوده‌ی ناستواری قرار دارد. وقتی در سال ۱۹۴۹ از بنگاه کارنگی بازنشسته شد، جاننشینی برایش تعیین نکردند. در آن هنگام بنگاه کارنگی، با اعطای کمکی به کتابخانه‌ی کارنگی برای خرید کتاب‌ها و مجلات مورد نیاز سارتن موجب شد او بتواند شالوده‌ی نویسی ایجاد کند. سارتن کتابخانه‌ی شخصی خود را هم به آن افزود و هاروارد مرتب ساختن این مجموعه و تامین هزینه‌ی تکمیل آن را برعهده گرفت. وقتی نویسنده‌ی این سطور به‌جاننشینی او منصوب شد، سارتن خوشحال بود که موضوع تاریخ دانش در هاروارد ادامه می‌یابد. از مشاهده‌ی فارغ‌التحصیلان در زمینه‌ی تاریخ دانش از دانشگاه هاروارد، همچنین از ویسکانسین، کُرِنل و براون لذت می‌برد. با وجود تبلیغات او، در چندین ده سال در هیچ کجای امریکا یا نقاط دیگر جهان موسسه‌ای برای مطالعه‌ی تاریخ دانش وجود نداشت که در سطح موسسه‌ی مطالعات تاریخ پزشکی جانس هاپکینس باشد. با این همه، خوشحال بود از این که موسساتی برای پژوهش و آموزش در امریکا پدید آمده است.

وقتی خانم سارتن در سال ۱۹۵۰ درگذشت، در واقع موجب شد تا بخشی از زندگی او نابود شود. سارتن همیشه از همسرش به‌عنوان «مادر آن دوقلوهای عجیب، می‌وایسیس» نام می‌برد. به عبارتی او الهامبخش، شریک و یاورش بود. در روزهای نخست ایسیس را بسته‌بندی و پست می‌کرد. بسیاری نمی‌دانند که او پیش از جنگ اول جهانی در بلژیک طراح معروف وسایل

خانگی بود. پیش از ازدواج به عنوان نقاش تصاویر مینیاتور کار می‌کرد و تا چند سال پس از اقامت سارتن در آمریکا، کسری هزینه‌های ایسیس از محل درآمد او تامین می‌شد. بنابراین سارتن به‌هنگام ازدواج شریکی یافته بود که می‌توانست با او در سرگرمی‌هایش، یعنی موسیقی و هنر سهیم شود و منش خلقتش غنایی همیشگی داشت.

سارتن در ماه دسامبر ۱۹۵۵ در یک ضیافت انجمن تاریخ دانش برای اعطای نشان جرج سارتن شرکت جست. او گفت که همیشه رویای ایجاد نشانی برای تاریخ دانش را در سر داشت و امیدوار بود که تصویر ایسیس بر آن باشد، ولی هرگز گمان نمی‌کرد تصویر خودش را بر آن ببیند.

در صبح روز ۲۲ مارس ۱۹۵۶ سارتن روانه‌ی فرودگاه بُشن شد تا برای ایراد سخنرانی به مونت‌رال عزیمت کند که در تاکسی دچار حمله‌ی قلبی شد. او را به‌خانه‌اش رساندند و در اتاق نشیمن آن‌جا درگذشت، به این سان بود که پیشوای مورخان دانش درگذشت. کسی که نظیرش را دیگر نخواهیم دید.

آن‌ان که سعادت استفاده از درس سارتن را داشته‌اند، تجربه‌ای فراموش‌ناشدنی کسب کرده‌اند و کسانی که از سخنرانی‌هایش در مجامع عمومی و انجمن تاریخ دانش برخوردار بوده‌اند، تا حدودی در این تجربه سهیم شده‌اند. او هرگز در زندگی یک سخنرانی از پیش آماده قرائت نکرد، بلکه مستقیم با شنوندگانش سخن می‌گفت و شاید گهگاه به یادداشت‌های مختصرش مراجعه می‌کرد. حرارت احساساتش مشهود می‌شد و هرگز دلبستگی پرشورش را نسبت به موضوع از شنوندگان پنهان نمی‌ساخت. او ممکن بود در مواردی حساس با انگشت به سبز بکوبد یاد دست‌هایش را تکان دهد. برای او درست مانند شنوندگانش، این رویدادی شدید و طاقت‌فرسا بود. همه‌ی دانشمندانی که او از آنان سخن می‌گفت، در برابر دیدگان ما جان می‌گرفتند و همراه سارتن از پیروزی‌هایشان شاد و از ناکامی‌هایشان غمگین می‌شدیم. در لحظاتی، همچون توصیف صحنه‌ی معروف ملاقات بیو و پاستور انسان احساس می‌کرد، سارتن هم همراه بیو گریه می‌کند، در حالی که می‌گفت: «پسر عزیزم، به‌دانش چنان سخت عشق می‌ورزم که قلب مرا می‌لرزاند.» همچنان که انسان شاهد پیدایش افکار علمی یا انتقال علم از فرهنگی به فرهنگ دیگر بوده است، معلوم بود که برای سارتن تاریخ دانش انتساب افکار علمی یا ثبت وقایع نبود، بلکه یک آموزش معنوی به‌شمار می‌رفت. موضوع، علم و پیشرفت آن بود، ولی پیام آن همیشه فراخوانی به انسانیت بود، یعنی «انسانگرایی جدید».

سارتن همیشه می‌کوشید در سخنرانی‌هایش تعادل را حفظ کند. علاقه‌ی شدید به‌استوار را با مخالفت شدید نسبت به‌افلاتون همراه می‌ساخت. گرچه دوست داشت زیبایی‌اندیشه‌های

علمی و سرسپردگی پهلوانانه‌ی دانشمندی را به کارش تصویر کند، هرگز اسیر علم‌گرایی نشد و با شدت به انتقاد از عوارض جنبی پیشرفت‌های علمی پرداخت. علاوه بر این، هرکسی را که در صدد محدود ساختن آزادی افراد بود، یا کسی را که نه علم و نه هنر - یعنی نه معرفت و نه زیبایی را به درستی درک نمی‌کرد، سخت رسوا می‌ساخت. با این همه، سارتن قهرمان پرست نبود. هر چند او گوست کنت بنیان‌گذار فلسفه‌ی ثبوتی را سخت می‌ستود، مردی را که - به عقیده‌ی سارتن - نخستین بار موضوع تاریخ دانش را دریافت. او همچنین مراقب بود خاطر نشان کند که کنت علم را به واقع خوب نمی‌دانست و معلوماتش در زمینه‌ی تاریخ دانش ناچیز بود. او در درس‌هایش هم مانند سخنرانی‌هایش محصول مطالعات وسیعش را در اختیار دانشجویان می‌گذاشت، ولی برای کسانی که شاگردش بودند، شخص سارتن بیش از موضوع درس اهمیت داشت. در شدت شوری که او خود را به هر موضوعی مشغول می‌ساخت انسان می‌توانست «برق نگاه» مورد نظر شاعران را شاهد باشد.

توضیح مترجم

۱. مجموعه‌ای از مقاله‌های جرج سارتن زیر نام سرگذشت علم به وسیله‌ی احمد بیرشک ترجمه و منتشر شده است. ۲. تاریخ علم او درباره‌ی علم از سده‌ی ۹ پیش از میلاد تا دوران شکوفایی اسکندریه در دو جلد به وسیله‌ی شادروان احمد آرام ترجمه و جلد اول آن منتشر شده است. ولی جلد دوم تا جایی که خبر داشتیم در اختیار انتشارات خوارزمی بود و هنوز منتشر نشده است. ۳. دو مقاله از سارتن به نام مطالعه‌ی تاریخ ریاضیات و مطالعه‌ی تاریخ علم به وسیله‌ی غلامحسین صدری افشار ترجمه و منتشر شده است. ۴. مقدمه بر تاریخ علم به وسیله‌ی غلامحسین صدری افشار ترجمه و جلد اول و هردو بخش جلد دوم در سال‌های ۱۳۵۳ - ۵۷ به وسیله‌ی وزارت علوم و آموزش عالی منتشر شده است. ولی دو بخش سوم سال هاست که در موسسه‌های انتشاراتی دولتی این دست و آن دست می‌شود.

۱. نقل به‌مختصار از مجله‌ی ایسیس، سال ۴۸، شماره‌ی ۳ (۱۵۳)، سپتامبر ۱۹۵۷، ویژه‌نامه‌ی یادبود جرج سارتن، ص

۲۸۸ - ۲۹۸.